

بسم الله الرحمن الرحيم

۲- انسان شناسی در نهج البلاغه

۲-۱- جایگاه و اهمیت انسان شناسی

الف) الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ^۱

ترجمه: دانا کسی است که جایگاه خود را بشناسد. نشان نادان بودن انسان همین بس، که جایگاه خود نشناسد.

شرح و توضیح

«نظر به این که علم موجب می‌شود که انسان قدر خود را بشناسد، ناگزیر کسی که ارزش خود را نمی‌داند عالم نیست و نادان است.»^۲

انسان هر اندازه آگاه تر، به همان اندازه الهی تر

علامه جعفری در تفسیر برخی ابیات مثنوی مولوی می‌گوید: «این مرد با کمال صراحت می‌گوید: هر اندازه درجه آگاهی و بینائی آدمی بالاتر برود، به همان اندازه آن انسان الهی تر و من او ربّانی تر می‌گردد.»^۳ وی نقل می‌کند: «یک انسان بیدار، روزی به محاسبه با خویشتن پرداخت و روزهای عمرش را از مقدار سالیان عمرش استخراج کرد، گویا سالیان عمرش ۷۵ بوده است. نتیجه گرفت که با فرض ارتکاب یک گناه در هر روز [حدّ اقل] ۲۱۶۰۰ گناه از او صادر شده است [۱۵ سال ما قبل بلوغ از رقم ۷۵ منها شده است]. با احساس این مقدار گناه از شدت شرمندگی فریادی زد و قالب تهی کرد.»^۴

^۱- نهج البلاغه صبحی صالح، صفحه ۱۴۹، خطبه ۱۰۳ و نیز صفحه ۵۸، خطبه ۱۶.

^۲- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۳.

^۳- محمدتقی جعفری، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۴۱.

^۴- همان، ص ۱۳۸.

جاهل و نادان به جایگاه خود، نادان به جایگاه دیگران

طبیعی است زمانی که انسان نسبت به جایگاه و قدر و اندازه خود جاهل و نادان باشد، نسبت به جایگاه و قدر و اندازه دیگران نادان تر خواهد بود چنان که «مثل معروف است: إذا جهلت قدر نفسك - فأنت لقدر غيرك أجهل»^۱؛ وقتی به قدر و اندازه خود نادان باشی، به قدر و اندازه دیگران نادان تر خواهی بود.

(ب) امام علی(ع): «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ إِلَى آيِنٍ»^۲

واژه ها

رَمْسٍ: قبر

أَعَدَّ: آماده کند

ترجمه: خدا رحمت کند کسی را که برای خود چیزی آماده کرده باشد و برای قبر خود آماده باشد و بداند از کجاست، در کجاست و به کجا می رود.

۲-۲- شگفتی آفرینش انسان

الف) أُمُّ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مِحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَافِظًا وَ بَصَرًا لَاحِظًا لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا وَ يَقْصَرَ مُرْذَجِرًا...^۳

واژه ها

أَنْشَأَ: ایجاد کرده است

يَافِعًا: نوجوان

ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ: تاریکی های رحم ها

مَنَحَ: بخشید، عطا کرد

شُعْفِ الْأَسْتَارِ: غلاف های پرده ها

لَافِظًا: گویا

دِهَاقًا: با شتاب ریخته شده

بَصَرًا لَاحِظًا: چشمی بینا

عَلَقَةً مِحَاقًا: علقه بی شکل

مُعْتَبِرًا: عبرت گیرنده

^۱- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۰۷.

^۲- محمد محسن فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶.

^۳- نهج البلاغه، صفحه ۱۱۲، خطبه ۸۳.

ولید: بچه

ترجمه: مگر انسان، همان نطفه و خون نیم بند نیست که خدا او را در تاریکی‌های رحم و غلاف‌های تو در تو پدید آورد تا به صورت جنین در آمد، سپس کودکی شیرخوار شد، بزرگتر و بزرگتر شده تا نوجوانی رسیده گردید، سپس او را دلی فراگیر و زبانی گویا و چشمی بینا عطا فرمود تا عبرت‌ها را درک کند و از بدی‌ها بپرهیزد..

شرح و توضیح

مراحل شکل‌گیری جنین انسان

«در واقع امام علیه السلام در اینجا به شش مرحله از زندگانی انسان اشاره کرده است، که سه مرحله مربوط به دوران جنین و پیش از تولد و سه مرحله دیگر مربوط به دوران بعد از تولد است. دوران‌هایی که با سرعت می‌گذرد و هر کدام ویژگی خود را دارد، بعضی فوق‌العاده شگفت‌انگیز و بعضی عبرت‌آمیز است.»^۱

«اولین مرحله تکامل، نطفه به شکل کفی در آمده و برآمدگی خاصی پیدا می‌کند... پس از چندی نطفه، به پاره‌ای خون بسته (علقه) تبدیل می‌شود. این سیر تکاملی، که بنا به قولی پانزده روز است، خون در همه اجزای نطفه نفوذ کرده، علقه می‌شود. دوازده روز دیگر که بر آن بگذرد، به صورت پاره گوشتی در می‌آید (مضغه).

بدین هنگام است که اعضای رئیسه بدن به تدریج آشکار می‌شوند و نخاع پدیدار شده، امتداد می‌یابد و با گذشت نه روز از این حالت سر از دو شانه جدا و پهلوی و شکم و پشت بعضاً از یکدیگر تمیز داده می‌شود. گاهی چهار روز دیگر که سپری شود و چهل روز کامل گردد نطفه به صورت جنین در می‌آید. گاهی نطفه در سی روز به دوره جنینی می‌رسد و گاهی در چهل و پنج روز، و نیز گفته‌اند که حدّ معتدل آن سی و پنج روز است.

در این صورت پس از گذشت هفتاد روز جنین در رحم مادر حرکت می‌کند و در مدت دو بیست و ده روز که دقیقاً هفت ماهگی است به دنیا می‌آید. ولی اگر دوران نطفه تا رسیدن به جنین بیش از چهل و پنج روز

^۱ - مکارم شیرازی، پیام‌امام شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۷.

طول بکشد، پس از نود روز، در رحم مادر حرکت انجام می‌دهد و در دویست و هفتاد روز که نه ماه است به دنیا می‌آید.

تمام این نقل و انتقالات و مراحل مختلف تکامل در داخل رحم مادر به اراده خداوند به وسیله فرشته صورت‌گر انجام می‌پذیرد.^۱

سه ابزار مهم شناخت انسان (قلب، زبان و چشم)

«سپس به ابزار و وسایل مهمی که در اختیار انسان گذارده و او را با جهان خارج مربوط می‌کند، اشاره می‌کند... که هدف نهایی از این سه موهبت بزرگ [قلب، زبان و چشم]، این بود که: فرمان‌های الهی را بفهمد و از آن چه در اطراف اوست، درس عبرت بیاموزد و از آن چه شایسته مقام او نیست، پرهیز کند. در واقع سه منبع مهم شناخت، یعنی: عقل و زبان و چشم، که به ترتیب برای درک مطالب فکری و نقلی و عینی و حسّی است، در این عبارت کوتاه جمع شده»^۲

(ب) اَعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ.^۳

واژه‌ها

شَحْمٌ: پیه
لَحْمٌ: تکه گوشت
عَظْمٌ: استخوان
خَرْمٌ: شکاف

ترجمه: از این انسان در شگفت شوید، به قطعه‌ای پیه می‌بیند و به پاره گوشتی سخن می‌گوید و به تکه استخوانی می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد.

شرح و توضیح

شگفتی و اسرار حواس پنجگانه انسان

امام صادق (ع) در مورد حکمت و شگفتی حواس انسان به مفضل می‌فرماید: «ای مفضل به این حواس مخصوص انسان بنگر... چگونه چشم‌ها را در سر او قرار داده که مانند چراغ‌هایی در بالای مناره است تا بتواند تمامی اشیا را ببیند و آنها را در اعضای پایین تر بدن مثل دست‌ها و پاها قرار نداده که در معرض

^۱- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم، ج ۲، ص ۵۵۵-۵۵۶.

^۲- مکارم شیرازی، پیام‌امام شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۸.

^۳- نهج‌البلاغه، صفحه ۴۰۸، حکمت ۸.

آفت هایی واقع شده و در عمل دچار معلولیت و کاستی گردد و در اعضای وسطی مثل شکم و پشت نیز قرار نداده که به کار بستن و مشاهده اشیاء دشوار گردد.^۱

مضمون روایتی از امام باقر (ع) که به واسطه پدر و جد بزرگوار خود از پیامبر اسلام (ص) نقل فرموده، چنین است: «علت شوری آب چشمان انسان این است که چون از جنس پیه می باشند که در غیر این صورت ذوب می شدند و علت تلخی آب گوش انسان این است که این تلخی مانع آزار و اذیت حشرات است که اگر حشره ای بخواهد از این طریق وارد مغز انسان گردد، با چشیدن مزه تلخی، از گوش انسان خارج می شود و نیز داخل بینی انسان را دارای حرارت قرار داد تا از این طریق هوا را استنشاق کند که در غیر این صورت مغز انسان می گندید.»^۲

۲-۳- انسان امانت دار الهی

ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا عَرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَذْخُوعَةَ وَالْجِبَالِ
ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أُطُولُ وَلَا أُغْرَضُ وَلَا أَعْلَىٰ وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا وَلَا أَمْتَنَعُ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ
عِزٍّ لَأَمْتَنَعَنَّ وَلَا لَكِنْ أَشْفَقَنَّ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَعَقَلَنَّ مَا جَهَلَ مَنْ هُوَ أضعَفُ مِنْهُمْ وَهُوَ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا
جَهُولًا.^۳

واژه ها

لَوْ أَمْتَنَعُ: اگر امتناع می کرد

خَابَ: نا امید شد

لَأَمْتَنَعَنَّ: قطعاً امتناع می کردند

الْمُبِينَةِ: بناشده

أَشْفَقَنَّ: ترسیدند

الْمَذْخُوعَةَ: گسترانیده شده

عَقَلَنَّ: دانستند

ذَاتِ الطُّوْلِ: مرتفع، به غایت بلند

الْمَنْصُوبَةَ: استوار

۱- توحید مفضل، ترجمه محمدباقر مجلسی، ص ۶۸.

۲- محمدتقی تستری، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱، صفحه ۴۰۵؛ سید هاشم بحرانی، حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ح ۴، ص ۵۲.

۳- نهج البلاغة، صفحه ۳۱۷، خطبه ۱۹۹

ترجمه: همچنین است ادای امانت؛ کسی که از امانت داران نباشد از رحمت حق نومید است؛ زیرا امانت به آسمان های افراشته و زمین گسترانیده شده و کوه های بلند و استوار، که از آنها بلندتر و پهناورتر و فراتر و بزرگتر نبود، عرضه شد. به واقع، آسمان و زمین و کوه با وجود بلندی و پهناوری و قوت و ارجمندی از رفتن به زیر بار امانت امتناع کردند و از عقوبت پروردگار ترسیدند. آنها چیزی را دریافته بودند که موجودی ناتوان مانند انسان در نیافته بود. «او ستم پیشه و نادان بود.»

شرح و توضیح

۱- مراد از عرضه شدن امانت بر آسمان ها و زمین و کوه ها؟

«صحیح ترین قول در تفسیر آیه این است که امانت سنگین است چون حامل آن در معرض خطر بزرگی است .. و مراد از عرضه شدن امانت بر آسمان ها و زمین و کوه ها، بالا بردن شأن و جایگاه این امانت است چنان که می گویی: این سخن را کوه ها نمی توانند حمل کنند.»^۱

۲- مراد از نادانی انسان؟

«مراد از این که انسان جهول است این است که به اسرار این امانت بسیار نادان، و از آثار و عواقب قبول این تکلیف و یا رد آن ناآگاه، و از وعده ها و هشدارهایی که خداوند در باره کیفر تقصیر کاران داده است غافل است.»^۲

۲-۴- انسان، موجود مصیبت زده ای که بر مصیبت خود نمی گرید

الف) «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» أَدْحَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً وَ أَقْطَعُ مُعْتَرٍ مَعْدِرَةً لَقَدْ أُبْرِحَ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ وَ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ وَ مَا أَنْسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَمْ مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقْظَةٌ أَمْ تَرَحَّمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرَحَّمُ مِنْ غَيْرِكَ فَلَرَبَّمَا تَرَى الضَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِالْمِمْضِ جَسَدَهُ فَتَبْكِي رَحْمَةً لَهُ فَمَا صَبَّرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلَدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَّأَكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ.^۳

واژه ها

عَرَّكَ: تو را مغرور کرد

^۱- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

^۲- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۸۴۷.

^۳- نهج البلاغه، صفحه ۳۴۴، خطبه ۲۲۳

أَدْخَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً: آنکه از او چنین پرسشی شده، دلیلش نادرست‌ترین دلیلهاست

أَقْطَعُ مُعْتَرِّ مَعْدِرَةً: فریب‌خورده‌ای است که عذرش در خور پذیرفتن نیست

أَبْرَحَ جَهَالَهً بِنَفْسِهِ: از روی جهالت به خودش اعجاب آورد

جَرَأَكَ: دلیر کرد تو را، بی باک کرد تو را

يُمِضُ جَسَدَهُ: اندام او را لاغر می کند

فَلَرَبِّمَا: چه بسا

أَنْسَكَ: تو را مأنوس و دلباخته کرد

فَتُظِلُّهُ: پس بر او سایه می افکند

دَائِكَ: بیماری تو

أَلَمٍ: درد

بُلُولٌ: شفا یافتن

صَبْرَكَ: صبور ساخته تو را

نَوْمَتِكَ: خوابت

جَلْدَكَ: قوی کرده تو را

يَقْظُهُ: بیداری

عَزَاكَ: تسلی خاطر داده تو را

أَمَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ: آیا به خود رحم نمی کنی

أَعَزُّ الْأَنْفُسِ: عزیزترین جان ها

الضَّاحِي: کسی که در آفتاب و زیر تابش خورشید قرار دارد

ترجمه: سخنی از آن حضرت (ع) هنگام تلاوت «یا ایها الانسان ما غرک بریک الکریم» فرمود: آنکه از او چنین پرسشی شده، دلیلش نادرست‌ترین دلیلهاست و فریب‌خورده‌ای است که عذرش در خور پذیرفتن نیست، اصرار می‌ورزد که درنگش در عالم جهالت به دراز کشد. ای انسان، چه کسی تو را به گناهکاری دلیر کرد و چه چیز تو را به پروردگارت مغرور نمود. و چه چیز تو را به هلاکت خویش دل‌بسته ساخت؟ آیا دردت را درمانی نیست آیا از این خواب گران دیده نمی‌گشایی چرا انسان، که به دیگران مهر می‌ورزی به خود مهربان نیستی؟ بسا کسی را در تابش آفتاب بینی و از سر ترحم بر او سایه افکند یا بیماری پیکرش را دردمند ساخته و بر او از سر دلسوزی بگریی. پس از چیست که بر درد خویش شکیباهستی و بر مصیبت‌های خود صبور و پایداری از چیست که بر جان خود، که در نزد تو عزیزترین جانهاست، سرشکی نمی‌باری.

شرح و توضیح

خود، پیش از مرگ خود بر خود گریه کنید، دیگران بر شما گریه نخواهند کرد

« نقل شده شخص در حال جان دادن بود، بعد از این که به خود آمد، دید زن و بچه هایش گریه می کنند، به زنش گفت: چرا گریه می کنی؟ جواب داد: چون تو سرپرست من بودی و بعد از تو بیوه می شوم. به فرزندان گفت: برای چه گریه می کنید: گفتند: چون تو در به دست آوردن معاش ما کمک می کردی و اسباب و وسایل مورد نیاز ما را تهیه می کردی. پس به آنها گفت: از پیش من بلند شوید، بروید و رهایم کنید تا خود، بر خودم گریه کنم که شما همه بر خود گریه می کنید، نه بر من.»^۱

(ب) وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَيَاتِ نَقْمَةٍ وَقَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ فَتَدَاوٍ مِنْ دَاءِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَمِنْ كَرَى الْعَفْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِيَقْظَةٍ وَ كُنْ لِلَّهِ مُطِيعاً وَ بَذِكْرِهِ أَسْأً وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَ يَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ وَ أَنْتَ مُتَوَلٍّ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ^۲

واژه ها

لَا يُوقِظُكَ: تو را بیدار نمی کند	كَرَى الْعَفْلَةِ: خواب غفلت
بَيَاتِ نَقْمَةٍ: آمدن عذاب او در شب	عَزِيمَةٍ: عزم و تصمیم
تَمَثَّلْ: تصور کن	نَاطِرِكَ: چشمت
تَوَرَّطْتَ: غوطه ور شدی	تَوَلِّيكَ: رویگردانی تو
مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ: پایه های قهر و غضب او	إِقْبَالَهُ: روی آوردن او
فَتَدَاوٍ: پس درمان کن	يَتَغَمَّدُكَ: تو را می پوشاند
دَاءِ الْفِتْرَةِ: بیماری سستی [دل]	مُتَوَلٍّ: رویگردان

ترجمه: و چگونه بیم کیفری بیدارت نمی سازد که شبانگاه بر تو بتازد، حالی که با نافرمانی خدا خود را- تباه ساخته ای- و در پنجه قهرش انداخته. پس سستی دل را با پایداری درمان کن، و خواب غفلت دیده ات را به بیداری و طاعت خدا را بپذیر و به یاد او انس گیر. و به خاطر آر آن گاه که تو روی از او گردانده ای، او

^۱ - محمدتقی تستری، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، صفحه ۱۹۰.

^۲ - همان.

روی به تو گرداند و تو را به خواستن بخشایش از خود می خواند و- جامه- کرم خویش بر تو می پوشاند، و تو از او رویگردانی و دیگری را خواهان.

شرح و توضیح

جواب دوستی و محبت دشمنی است!!!

در دعای افتتاح آمده است: « فلم أر مولى كريما أصبر على عبد لئيم منك على يارب إتك تدعوني فأولى عنك و تتحبب إليّ فأتبغض اليك و تتودد إليّ فلا أقبل منك كأن لي التّطول عليك فلم يمنعك ذلك من الرّحمه بي و الاحسان إليّ و التّفصّل علىّ بجدك و كرمك. »

ترجمه: هیچ مولای کریمی را بردبارتر از تو نسبت به بنده پست خود ندیده ام. پروردگارا تو مرا دعوت می کنی، پس من از تو رو برمی گردانم و به من محبت می کنی، پس من با تو دشمنی می کنم و تو ابراز دوستی می کنی، پس من از تو نمی پذیرم، گویا من بر تو برتری دارم. اما همه اینها باز نمی دارد از این که با جود و کرم خود، به من محبت و احسان نمایی و فضل و کرم خود را شامل حال من نمایی.^۳

۲-۵- علم محدود انسان به حقایق عالم

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَ أَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ وَ أَنَّ الْمُفْنِيَّ هُوَ الْمُعِيدُ ... فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمِ بِالذِّي خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّأَكَ وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ.^۴

واژه ها

المُمِيتُ: میراننده	يَتَحَيَّرُ: حیران است
المُفْنِي: محو کننده	رَأْيُكَ: اندیشه و نظرت
المُعِيدُ: بازگرداننده	يَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ: بینشت در آن راه نمی یابد
أَشْكَلُ: دشوار شد	سَوَّأَكَ: آرایته و اندامی نیکو داده

^۳- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

^۴- نهج البلاغه، صفحه ۳۹۵-۳۹۶، نامه ۳۱.

أَوَّلُ مَا خُلِقَتْ بِهِ جَاهِلًا: در آغاز نادان آفریده شده‌ای **تَعَبُّد:** پرستش

مَا أَكْثَرَ: چه بسیار است **شَفَقَتُكَ:** ترس تو

ترجمه: ای فرزند، وصیت مرا نیکو دریاب و بدان که مرگ در دست همان کسی است که زندگی در دست اوست و آنکه می‌آفریند، همان است که می‌میراند و آنکه فنا کننده است، همان است که باز می‌گرداند... اگر درک بعضی از این امور بر تو دشوار آمد، آن را به حساب نادانی خود گذار، زیرا تو در آغاز نادان آفریده شده‌ای، سپس، دانا گردیده‌ای و چه بسیارند چیزهایی که تو نمی‌دانی و اندیشه‌ات در آن حیران است و بصیرتت بدان راه نمی‌جوید، ولی بعدها می‌بینی و می‌شناسی. پس چنگ در کسی زن که تو را آفریده است و روزی داده و اندامی نیکو بخشیده و باید که پرستش تو خاص او باشد و گرایش تو به او و ترس تو از او.

۲-۶- زندگی انسانی و زندگی حیوانی

الف) إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بَطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا ... إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.^۵

واژه ها

مُسْتَكِينُونَ: خاضع و فروتن

الْبَهَائِم: چهارپایان

مُشْفِقُونَ: از آینده نگران و ترسان

السَّبَاع: درندگان

الْعُدْوَان: تجاوز

ترجمه: چهارپایان در بند شکمند و درندگان در پی تجاوز به هم... فروتنند، مؤمنان مهربانند، مؤمنان ترسان.

شرح و توضیح

۱- مراد از تشبیه به چهارپایان و درندگان چیست؟

«این بیان اشاره به این است که انسانی که به دنبال شهوات نفسانی خویش است، از نظر متابعت از قوای شهوانی و اهتمام او به خوردن و آشامیدن و عدم توجه به حقایق، به منزله چهار پاست و اشاره به این است

^۵ - نهج البلاغه، صفحه ۲۱۵، خطبه ۱۵۳.

که پیرو قوه غضبیه به سبب متابعت او از این قوه، و میل به انتقامجویی و غلبه بر دیگران در حکم درندگان است.^۶

۲- دو برخورد متفاوت با دنیا و زرق و برق آن

« زمانی که عثمان بن حنیف نماینده امیرالمؤمنین (ع) در بصره از بصره خارج شد و طلحه و زبیر بر بیت المال آن شهر تسلط یافتند، تأملی کردند در آن چه که در آن بود، زمانی که طلاها و نقره های موجود در آن را دیدند، گفتند: این همان غنیمت هایی است که خدا ما را به آن وعده داده بود و خبر داده بود که به زودی آنها را برای ما قرار خواهد داد. ابو الاسود می گوید: من این سخن را از آن دو شنیدم و علی (ع) را بعد از آن دیدم در حالی که بر بیت المال بصره وارد شده بود، زمانی که آن چه در آن بود، مشاهده کرد، فرمود: ای زرد و سفید [کنایه از طلا و نقره موجود در خزانه بصره] دیگری را فریب بدهید، مال سرور ستمگران است و من سرور مؤمنان هستم به خدا قسم نه توجهی به آنچه در آن بود، کرد و نه در موردش فکر کرد. من بیت المال را در نزد او مانند خاک، پست و بی ارزش یافتم و در شگفت ماندم از برخورد آن گروه و آن حضرت و گفتم آنها از کسانی است که دنبال دنیا هستند و این از کسانی است که دنبال آخرت هستند و بصیرتم در مورد آن حضرت بیشتر شد.^۷»

(ب) طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ غَمِيٍّ وَ أَدَانٍ صَمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْخَيْرَةِ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصَّخُورِ الْفَاسِيَةِ.^۸

واژه ها

دَوَّارٌ بِطَبِّهِ: پزشک دوره گرد	الْخَيْرَةُ: سرگستگی
أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ: مرهم های خود را آماده کرده	لَمْ يَسْتَضِيئُوا: کسب نور نکردند
أَحْمَى مَوَاسِمَهُ: داغ های خود را سرخ کرده	أَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ: پرتوهای حکمت
قُلُوبٍ غَمِيٍّ: قلب های نابینا	لَمْ يَقْدَحُوا: آتش نیافروخته اند
أَدَانٍ صَمٍّ: گوش های ناشنوا	زِنَادٍ: چخماق ها علوم نافذ

^۶- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۵۰.

^۷- محمد بن محمد مقید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، ص ۲۸۵.

^۸- نهج البلاغه، صفحه ۱۵۶، خطبه ۱۰۸.

السَّيْنَةُ بَكْم: زبان های گنگ

الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ: چهارپایان دربیابان چرنده

مُتَّبِعٌ: جوینده

الصَّخُورِ الْقَاسِيَةِ: سنگ های سفت و سخت

ترجمه: طبیبی که بر سر بیماران گردان است، و مرهم او بیماری را بهترین درمان، - و آنجا که دارو سودی ندهد. - داغ او سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی نهد که - از دیدن حقیقت - نابیناست، و گوشه‌هایی که ناشنواست و زبانهایی که ناگویاست. با داروی خود دل‌هایی را جوید که در غفلت است، - یا از هجوم شبهت - در حیرت: کسانی که از چراغ دانش بهره‌ای نیندوختند، و آتشنه علم را برای روشنی جان نیفروختند. پس آنان چون اشتر و گوسفندند که سرگرم چرا ماند، یا خرسنگ‌های سخت که گیاهی نرویاند.

شرح و توضیح

۱- مراد از واژه «مراهم» و «مواسم» چیست؟

«واژه مرهم (جمع مرهم به معنای دارو) استعاره است برای دانش‌ها و صفات پسندیده و برجسته‌ای که نزد آن حضرت است، واژه مواسم نیز استعاره است برای تعزیرات و حدود شرعی و اجرای آنها در باره کسی که ارشاد و تعلیم در او سودمند نمی‌افتد، بنا بر این او همچون پزشک حاذقی است که همه داروها و مرهم‌ها، و اسباب داغ کردن و سوزاندن زخم‌ها را برای کسی که مرهم او را سودمند نیست در اختیار دارد، تا هر جا که نیاز باشد این داروها و اسباب را به کار برد.»^۹

۲- فرق بین بیماری جسمانی و بیماری روحی

«شدیدترین بیماری در دنیا همان است که بیمار نمی‌داند بیمار است. تفاوت بیماری جسمانی و روحی در این است که بیماری جسمانی که خود متوجه مریض بودنش نیست، این بی‌اعتنائی و رفتار طبیعی اگر هم نتواند در بهبود مرض اثری داشته باشد، حداقل از خیالات و نگرانی‌هایی که مرض را شدت می‌بخشد آسوده است؛ زیرا به گمان عافیت آنها از بین می‌رود. در صورتی که بیماری روحی، هر اندازه که مورد بی‌اعتنائی قرار بگیرد شدیدتر می‌شود، زیرا خود استمرار و ادامه بی‌اعتنائی به بیماری روحی با وجود انگیزه‌های مستمر برای بیدار شدن انسان و اجتناب از جرم‌ها و پلیدی‌ها، مقاومت در برابر آن انگیزه‌ها را زیادتر می‌نماید و در نتیجه مغز و دل آدمی سخت‌تر از سنگ خارا می‌شود.»^{۱۰}

۳- وجه تشبیه برخی انسان‌ها به چهارپایان و سنگ‌ها

^۹- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۵.

^{۱۰}- محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۸۳-۸۴.

وجه مشابهت اینها با چهار پایان این است که چون این گونه مردم در جهل و غفلت با حیوانات یکسانند، و در شهوت و غضب مانند چهار پایان چرنده پای بند عقل نیستند، و از آن بهره نمی‌گیرند، بدانها تشبیه شده‌اند، و به سبب سخت دلی و تأثیر ناپذیری و نترسیدن از یاد و آیات خدا به سنگهای سخت همانند شده‌اند، چنان که خداوند متعال فرموده است "ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً" ۱۱ ۱۲

(ج) مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ وَ نَسَاكَأَ بِلَا صَلَاحٍ وَ تُجَارَأَ بِلَا أَرْبَاحٍ وَ أَيْقَاطًا نَوْمًا وَ شَهْوَدًا غَيْبًا وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ وَ سَامِعَةً صَمَاءَ وَ نَاطِقَةً بَكْمَاءَ. ۱۳

ترجمه: چیست که شما را کالبدهای عاری از جان می‌بینم که در نمی‌یابید و جانهای بی‌کالبد که در می‌یابید ولی به کار نمی‌بندید. مردمی به ظاهر اهل عبادت ولی، ناپرهیزکار. بازرگانی سود نبرده، بیدارانی خواب گرفته، به تن حاضر و به دل غایب. توان دیدنتان هست و چون کوران نمی‌بینید. توان شنیدنتان هست و چون کران نمی‌شنوید. توان سخن گفتنتان هست و چون لالان، هیچ، نمی‌گویید.

(د) قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصَّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةً فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌّ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ ... ۱۴

واژه ها

الْجَبَّانِ: قبرستان أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ: پیروان هر داعی باطل

أَصْحَرَ: به صحرا رسید يَمِيلُونَ: میل می‌کنند

تَنَفَّسَ الصَّعْدَاءُ: آه بلندی کشید لَمْ يَلْجِئُوا: پناه نجسته اند

مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ: یادگیرنده در راه نجات رُكْنٍ وَثِيقٍ: پناهگاه مورد اعتماد

هَمَجٌّ رَعَاعٌ: حمقان و اراذل که عقل ندارند

۱۱- بقره، ۷۴.

۱۲- ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۶.

۱۳- نهج البلاغه، ص ۱۵۶، خطبه ۱۰۸.

۱۴- همان، صفحه ۴۹۶، حکمت ۱۴۷.

ترجمه: کمیل بن زیاد گوید: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، دست مرا گرفت و از شهر بیرون برد. چون به صحرا رسید، آه بلندی کشید و فرمود: ای کمیل، دلها چونان ظرفهایند و بهترین آنها نگهدارنده‌ترین آنهاست. پس، هر چه می‌گویم به خاطر بسپار:

مردم سه دسته‌اند، دانشمند الهی، و آموزنده‌ای بر راه رستگاری، و پشه‌های دست خوش باد و طوفان و همیشه سرگردان، که به دنبال هر سر و صدایی می‌روند، و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند، نه از روشنایی دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند...

شرح و توضیح

ویژگی های مردم عوام ساده لوح (نه اهل علم و نه دنباله رو اهل علم)

امام (ع) دسته سوم را که عوام و ساده لوحانند، با چند صفت توصیف کرده است:

- ۱- کلمه «همج» مگس ریز را به جهت حقارت و بی‌ارزشی برای آنان استعاره آورده است.
- ۲- ساده لوحی؛ که از نادانی آنان سرچشمه گرفته است.
- ۳- پیرو هر صدایی بودن؛ به ملاحظه شباهت داشتن به گوسفندان در غفلت و نادانی.
- ۴- با هر بادی لرزیدن؛ که آن را از ناتوانی ایشان در ثبات و پایبندی به یک مذهب و مرام کنایه آورده است.
- ۵- آنان از پرتو دانش روشنی نمی‌گیرند، یعنی در تاریکی جهل به سر می‌برند.
- ۶- به پایه استواری پناه نجسته‌اند؛ پایه استوار، کنایه از عقاید بر حق و یا دلیل و برهانی است که در دفع گرفتاری های آخرت بشود بر آنها تکیه کرد.^{۱۵}

(ه) ...سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْحَارِ لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ

واژه ها:

^{۱۵} - برگرفته از ابن میثم بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۵۴۷.

سَلِسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ: مطیع و رام در مقابل شهوت

مُعْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ: حریص در جمع و ذخیره کردن

رُعَاةَ الدِّينِ: رعایت کنندگان دین

ترجمه: آن حضرت در مورد برخی انسان‌ها که ظرفیت علم آموختن را ندارند، چنین می‌فرماید: ...یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده، و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت اندوزی حرص می‌ورزد، هیچ کدام از آنان نمی‌توانند از دین پاسداری کنند، و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند

۲-۷- تأثیرپذیری انسان در جوانی

وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ.^۱

ترجمه: و دل جوان همچون زمین ناکشته است، هرچه در آن افکنند بپذیرد.

^۱ - نهج البلاغه، صفحه ۳۹۳، نامه ۳۱.